

# سپتای نفرین شده

ترجمه گیتی خوشدل

از اساطیر هندو

۱۷۴

سیتا (Sita) در صومعه حکیم بزرگ، والمیکی (Valmiki) روزهای سختی را می‌گذراند. زندگی زناشویی‌اش از جهنم سوزان‌تر بود. آیا تیره‌روزی‌اش دلیل خاصی داشت؟ آری، پرنده‌ای نفرین‌اش کرده بود. روزگاری سیتا این داستان را برای راهبی به نام واتسیانا (Vatsyana) تعریف کرده بود. آن داستان چنین است:

داستان هنگامی اتفاق افتاد که سیتا دخترکی خردسال بود و در قصر پدرش جاناکا (Janaka) زندگی می‌کرد. یک روز که سیتا در باغ سرگرم بازی بود یک جفت طوطی دید - یکی نر و دیگری ماده - که به خوبی سخن می‌گفتند. دو طوطی شادمانه سرگرم عشقبازی بودند، اما همین که سیتا را دیدند، به سوی درختی پرواز کردند و بر شاخه‌ای نشستند و چنین خواندند: «پادشاهی زیبا در زمین به دنیا خواهد آمد. نامش شری راما (Shri Rama) خواهد بود و نام همسرش نیز سیتا. و زندگی شادمانه‌ای خواهند داشت.»

سیتا پس از شنیدن آواز، پنداشت که آنها باید موجوداتی الهی باشند، و از خدمتکارانش خواست که آنها را بگیرند و به آنها خوراک بدهند. خدمتکاران طوطی‌ها را گرفتند و نزد سیتا آوردند. سیتا به طوطی‌ها گفت: «نترسید. به من بگویید کیستید و از کجا می‌آید؟ راما کیست؟ سیتا کیست؟ شما چگونه از وجود آنها باخبر شدید؟ هر چه می‌دانید به من بگویید که به شما آزار نخواهم رساند!»

طوطی‌ها جواب دادند: «در جنگل راهبی هست به نام والمیکی. ما در صومعه زیبایی او زندگی می‌کنیم. آن راهب داستان رامایانا (Ramayana) را سروده است که قرار است اتفاق بیفتد، و آن را به شاگردانش آموخته است. ما آن آوازه‌ها را بارها شنیده و از بر شده‌ایم. ما به تو خواهیم گفت که راما و جانا کاکيستند و بر سر سیتا که با همسرش شادمانه خواهد زیست چه خواهد آمد. پس بشنو! آنگاه دو طوطی داستان راما را برایش تعریف کردند:

به علت قربانیهای یکی از راهبان پاک، ماهاویشنو (Mahavishnu) به صورت این چهار شخص به دنیا می‌آید: راما که برادر بزرگتر است، همراه با برادر کوچکترش لاکشمانا (Lakshmana) و ویشوامیترا (Vishvamitra) که نزد میتیلا (Mithila) خواهند آمد. راما تیر از کمان خواهد کشید و با سیتا عروسی خواهد کرد. سیتا از شنیدن آواز شیرین طوطیان خرسند شد و با کنجکاوای هر چه تمامتر، از آنها سوالات بسیار پرسید. طوطیها با دیدن هیجان او دریافتند که باید خود سیتا باشد. از او پرسیدند: «ای دختر زیبا، خودت کیستی و چرا این قدر دربارہ راما کنجکاو؟ اسمت چیست؟» سیتا نام و نشان را بر طوطیها فاش کرد و گفت: «من همان سیتا هستم، دختر همان جانا کابی که هم‌اکنون دربارہ اش آواز خواندید. و تا روزی که راما، آن شاهزاده زیبا نیاید و با من عروسی نکند، نخواهم گذاشت که بروید. آوازهایتان سخت مرا کنجکاو کرده، می‌توانید همین جا در قصر من بیاسایید و میوه‌های شیرین بخورید.»

طوطیها از شنیدن این حرف، سخت هراسان شدند. به یکدیگر نگرستند و طوطی ماده به سیتا گفت: «دختر زیبا، ما پرنده‌ها باید در آسمان پرواز کنیم و بر شاخسار درختهای جنگل بنشینیم. خانه که جای ما نیست. در خانه‌ات احساس آسودگی نمی‌کنیم. وانگهی، من تخم گذاشته‌ام و منتظر جوجه‌هایم هستم. پس از این که جوجه‌هایم در لانه خودم به دنیا آمدند، نزد تو خواهم آمد. لازم نیست در گفته‌ام شک کنی.» اما سیتا آنها را آزاد نکرد که نکرد. آنگاه طوطی نر مضطرب و فروتنانه به درگاه سیتا چنین دعا کرد: «سیتا بگذار برود. چرا جفت زیبایم را نگاه می‌داری؟ بگذار به جنگل به راه خود برویم. جفتم باید روی تخم‌هایم بنشیند. هر گاه جوجه‌هایمان به دنیا آمدند، هر دو باز خواهیم گشت.» سیتا گفت: «بگذار او با من زندگی کند. تو به هر جا که می‌خواهی برو.»

طوطیها محزون و غصه‌دار شدند. اگر آرام و بی‌سر و صدا گوشه‌ای نشسته بودند و روی آن درخت آواز نخوانده بودند، به بند نمی‌افتادند. استغاثه‌هایشان به دل سیتا اثر نکرد. طوطی نر دیگریار نالید که سیتا بگذار جفتش را با خودش ببرد، و سرش را بر زمین کوبید. سیتا مثل سنگ

خارا شده بود. طوطی ماده، با دلی آکنده از خشم و محنت، سیتا را چنین نفرین کرد: «تخم گذاشته‌ام و با این حال مرا از جفتم جدا می‌کنی، الهی تو نیز هرگاه از همسرت آبتن شدی، از او جدا شوی.» این را گفت و بر زمین افتاد و پرپر زد و مرد. ارابه‌ای اثیری از آسمان بر زمین آمد تا روح پرنده‌ای را که شری راما را ستوده و تجلیل کرده بود، به آسمان ببرد. روح پرنده سوار ارابه شد و به آسمان پرواز کرد. طوطی نر، که قادر به تحمل مرگ جفت محبوبش نبود، خودش را در رودخانه گنگ غرق کرد. و پیش از آنکه غرق شود، خشمگین فریاد زد: «باید در شهر راما به دنیا آیم، و به سبب کلام من سیتا از همسرش جدا شود و به بدبختی بیفتد.» و چون با ترس و کُرودها (Krodha به سانسکریت یعنی خشم) جان داد، با نام کُرودهانا (Krodhana) و در طبقه رختشورها به دنیا آمد. و همین رختشور بود که به سیتا بهتان زد، و به سبب افترای همین رختشور بود که شری راما، سیتا را ترک کرد. و سیتا مجبور شد که به صومعه والمیکی پناه آورد.

نشر چکامه  
منتشر کرده است

فرهنگ واژگان و اصطلاحات

هنرهای تجسمی  
انگلیسی - فارسی  
تألیف محسن کراستی

باران تابستان  
مارگرت دوراس  
ترجمه قاسم روبین

سینمای ایران، برداشت ناتمام  
غلام حیدری

امیلی ال  
مارگرت دوراس  
ترجمه شیرین بنی‌احمد



تهران، صندوق پستی ۱۱۷-۱۳۱۲۵

تلفن ۲۶۵۷۸۰۵